گفت‌وگوی شهروز نظری با حمید بهرامی

اگر آمریکا وجود ندارد*

حـوادث طراحی‌های حمید بهرامی در عالمی هپروتی اتفاق می‌افتد. در این دنیا یانکی‌ها، نازی‌ها، سـه‌تارزن‌ها، میکی‌موس، رقصنده‌ها، وکلا، ... راجر خرگوشـه و جاهل‌ها همگی با یک زبان مشـترک با هم مراوده دارند اما در بطن این مراودات احساسی ردوبدل نمی‌شود. ابتدا این نقیصه را به حساب ناتوانی حسـی یا ضعف شخصیت‌پردازی کاراکترهای بهرامی گذاشـته بودم اما حالا بعد از چندین سال می‌بینم الکن‌کردن این آدم‌ها، عقیم‌کردنشان، مشـت‌خوردن‌ها و هر چیزی که در اتمسفر بهرامی شاهدش هستیم یک‌جور تمهید از جانب هنرمند است برای گفتن قصه شخصی به واسطه نقیضه‌ها و اینکه چرا اصرار دارد تا این قصه شخصی را لااقل برای خودش روایت می‌کند از زبان بهرامی می‌شنویم.

حمید بهرامی، سـال ۱۳۵۱ در خرمشـهر به دنیا آمد؛ در سال‌هایی که به قول خودش شـبیه رؤیا بود و عرب، لر، عجم، سنی و شیعه در عراق، ایران و کویت همچون برادر در کنار هم زندگی می‌کردند. ۲۹ شهریور ۵۹ وقتی اولین گلوله‌ها به خرمشهر شلیک شد تصور این بود که جنگ چند هفته بیشتر طول نخواهد کشید. بنابراین ۳۱ شهریور خانواده‌اش برای این چند هفته موقت به خانه اقوام در ماهشهر می‌روند ولی جنگ برخلاف تصور از چند ماه می‌گذرد و این سـفر کوتاه به یک آوارگی یک‌دهه‌ای می‌انجامد. در سـال‌های جنگ با خانواده‌اش در اصفهان ساکن هستند و در همین شهر به هنرستان تجسمی می‌رود (۱۳۶۶) و بعدتر هنرآموزی را در دانشگاه هنر تهران ادامه می‌دهد؛ آموزش‌هایی که در نظر او بیشتر سوء تفاهم درباره مدیوم‌کامیک و کاریکاتور و تصویرسازی در قیاس با نقاشی و طراحی بودند. شهرت حمید بهرامی با کاریکاتورهای آناتومیک دهه ۷۰ خورشیدی آغاز شد؛ به دلیل استحکام طراحانه کاراکترهای کامیک و غریبگی و نایافتی این اسـتایل خیلی زود او به چهره شاخصی در جریان کاریکاتور ایران بدل شد. سال ۷۷ به همراه جمال رحمتی، افشین سـبوکی، بهرام عظیمی، علیرضا کریمی‌مقدم، کیارش زندی و فائز علیدوستی مشهورترین گروه کاریکاتور با نام «کلاغ سفید» را تشکیل می‌دهند و این گروه تا سال ۸۲ به فعالیت خود ادامه می‌دهد. به گفته خودش در همان اوایل دهه ۸۰ به افول نقش کاریکاتور در فضای اجتماعی- سیاسی ایران پی می‌برد و کاریکاتور و تصویرسازی دیگر جذابیت آغازین خود را برای بهرامی از دست می‌دهد. او آرام‌آرام از کاریکاتور فاصله می‌گیرد و شرکت انیمیشن بامداد را تأسـیس می‌کند. مسافر افق از ساخته‌های این کمپانی در سال ۸۶ جایزه بهترین فیلم کوتاه جشنواره فجر را از آنِ خود می‌کند. بهرامی از سال ۸۸ تا به امروز در آتلانتا سـاکن است و در سمت طراح مفهومی در اسـتودیو ترنر فعالیت دارد. پروژه‌های بردمن، کروکتِ سیپت و باکس‌های تبلیغاتی برای کمپانی‌هایی مانند کارتون نت‌ورک، بومرنگ، ریبوک، آدیداس‌کوکاکولا و... از جمله کارهای این چند سـال اخیر بهرامی بوده اسـت. او همچنین با کارگردانانی مانند آدام فیوکس، ولا تورس، بلین کوون و جو پری همکاری داشته است. این گفت‌وگو ۱۵ و ۱۸ اردیبهشت زمانی که بهرامی برای سفری کوتاه به تهران آمده بود در گالری هما انجام شده است.

موضوع بیشـتر کارهای این سـال‌های تو جامعه آمریکایی اسـت بنابراین احتمالا باید شـناختی حداقل عمومی نسبت به آن جامعه داشته باشی، ولی به نظر می‌رسید از آمدن ترامپ شوکه شده بودی!

بله، شـوکه شدم، درواقع همه شوکه شدند. کسی بود که فکر کند ترامپ شانسـی خواهد داشـت؟ درضمن من ادعای شـناخت دقیق روابط سیاسی آن جامعـه را نـدارم؛ کار من کلنجاررفتـن با آیکون‌هـای فرهنگی جامعه آمریکاست، این را هم در نظر بگیر که انتخاب این آدم یک‌جور طغیان درونی در جامعه آمریکا بود؛ چیزی که برای شـخصی مثل من پیش‌بینی‌اش خیلی راحت نبود.

یعنی چه طغیان درونی؟

من طی این سـال‌های مهاجرت تجربه بالاآمـدن اوبامای اقلیت گمنام تا درون کاخ سـفید را داشـتم و به این نتیجه رسـیده بودم که جامعه آمریکا مرحله پوپولیسـم را پشت سر گذاشته و بعد از جنگ‌های پی‌درپی سده اخیر نهایتـا به یک عقلانیت در انتخاب و تصمیم‌گیری رسـیده. بنابر این به همان اندازه که از صعود اوباما به آینده جهان امیدوار شدم حالا از انتخاب ترامپ نسـبت به این آینده بدبینم، علت مواجه‌شـدن با این حقیقت است که درک درسـتی از جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنم، نداشته‌ام چون جامعه آمریکا را براساس مناسبات جامعه انتلکتول پیرامونی قضاوت می‌کردم.

ولـی ترامپ خیلی آمریکایی اسـت؛ تاجر اسـت، اهل مداسـت حتی قیافه‌اش شـبیه کاراکترهای اهریمنی کمیک‌استریپ‌هاسـت، چرا پیش‌بینی‌ها، روح آمریکایی ترامپ را نادیده می‌گرفت؟

الان که می‌گویی به نظر درسـت می‌آید ولی شخصا تأثیر مدیا در جامعه آمریکا را بیشـتر از حد جدی می‌دانسـتم، مدیای روشنفکر حداقل در بخش عمـده آمریکا در سـیطره دموکرات‌هاسـت و آنها در مدیا چهـره کمدی و غیرجـدی و حتی اهریمنی از ترامپ سـاخته بودند ولـی یک‌دفعه جامعه آمریکا با انتخاب ترامپ علیه مدیا، علیه واشنگتن، علیه آن بخش از آمریکای روشنفکر و از همه مهم‌تر علیه مفهوم جامعه غیرمتعصب قیام کرد.

بالاخره این حقیقت است که آمریکا حداقل تا زمان جنگ ویتنام و بعد جنبش مدنی به اکثریت سفید تعلق داشت؛ اکثریتی که نمی‌خواهد نقش میزبانی‌اش تغییر پیدا کند.

درست اسـت، مجموعه رأی‌هایی که به کیسه ترامپ رفت حاصل جمع آرای همین جامعه سـفید کمترتحصیل‌کرده و کانسـروتیو است که شرایط یکسـان با مهاجران را نمی‌پذیرد و لااقل الان می‌دانیم که صدای آشـکار و واضحی در سیاست آینده ایالات متحده خواهد داشت.

زندگی تو دو مرتبه در طول حیاتت پکیده، همه‌چیز را گذاشتی و رفتی، یک بار زمان جنگ و بعدها در حین مهاجرت، الان تحمل سـومین پکیدگی را داری؟

البتـه مقایسـه ایـن دو اتفاق جنـگ و مهاجـرت از نظر ماهیـت با هم تفاوت‌هـای بنیادی دارند کمااینکه در جنگ اگر بمانی احتمالا می‌میری و در مهاجرت می‌روی که بمانی. عمده‌ترین وجه تشـابه این دو این است که فرد دچار یک‌سری عدم تطبیق با شرایط جدید می‌شود. در هر دو این موقعیت‌ها یک روز چشم باز کردم و دیدم همه چیزهایی که داشتم را پشت‌سر گذاشته‌ام، البته تجربه جنگ باعث شـد تا خیلی راحت‌تر بـا تجربه دوم کنار بیایم. این را هم اضافه کنم در مهاجرت- برخلاف جنگ-گذشته شخصی من تبدیل به یک‌سری واقعیات بازمانده اما دست‌یافتنی شد درحالی‌که در جنگ گذشته به رؤیای گنگ و دست‌نیافتنی تبدیل می‌شود.

کدام تجربه دردناک‌تر بود؟

جنگ وحشـتناک اسـت و بـا مهاجرت قابل مقایسـه نیسـت. در اصل امروز برش حسـی من با تهـران و تمام جاهایی که برایـم مملو از خاطرات خوشـایند است قطع نشـده با دوسـتانم کماکان در ارتباطم و از قدم‌زدن در کوچه‌پس‌کوچه‌های شهر لذت می‌برم درحالی‌که در زمان کودکی از خرمشهر به خلأ پرت شدم. آن وقت‌ها آن‌قدر عصبانی و دلخور بودم که واقعا بیش از یک دهه طول کشید که باور کنم آینده هم وجود دارد.

طی این مصاحبه‌ها از هنرمندانی که جنگ زندگی‌شـان را دگرگون کرد – مثل بچه‌های خوزستان – خواسته‌ام تا یک سکانس مشخصی از جنگ را فی‌البداهه به خاطر بیاورند. تو چنین تصویری را به یاد داری؟

بعـد از جنگ وقتی با پدرم به خانه‌مان برگشـتم مسـتقیم به پشـت‌بام خانه‌مان رفتم تا دو تا از چیزهایی که در پشت بام پنهان کرده بودم را بردارم. هر دو را همان‌جا زیر اسباب اثاثیه و آوار پیدا کردم، یک تفنگ اسباب‌بازی بود و دیگری یک دوربین سوپرهشت؛ وقتی آنها را پنهان می‌کردم کودکی بودم با کلی فانتزی و وقتی پیدایشان کردم یک جوان نسبتا شاکی از همه‌چیز. در تمام آن سال‌های جنگ به خانه‌مان و این دو شیء فکر کرده بودم.

به‌عنوان یک آواره جنگ -یا به قول آن سـال‌ها جنگ‌زده- کسـی یا کسانی را مقصر می‌دانی؟

راسـتش را بگویم، یک دلخوری حل‌نشـده از جنگ برای من باقی مانده، هنوز هـم این دلخوری خیلی جدی در زیر لایه‌هـای روحم وجود دارد و آن سـقوط خرمشهر و عدم حمایت کافی مرکز از بچه‌های مدافع شهر بود. ولی به هر صورت آن چیزی که به وقوع پیوست همان است که اتفاق افتاده!

همان روز که صدام‌حسـین اعدام شـد من در خانه خرمشهرمان بودم؛ با شـنیدن این خبر ناگهان احسـاس کردم آدمی که از ته‌دل سال‌ها مرگ او را می‌خواستم با یک وقفه ۲۰ساله از روی زمین حذف شد ولی هیچ‌چیزی با این حذف به حال اولش باز نگشت!

با وجود این همه تلخی در زندگی چرا به فانتزی پناه بردی؟

برای من فانتزی جای امنی است؛ راه میان‌بر مواجه‌شدن با واقعیت است. این تمهیدی روانی است تا با پوسته شکلاتی حرف‌هایی جدی بزنم.

ولی کارتونینگ‌کردن، ناخواسـته فضاسازی را سوررئال می‌کند و شاید حرف تو به‌درستی شنیده نشود.

طی این سـال‌ها تعمدی در کارهایم وجود داشته که به‌تدریج از صراحت در انتقال محتـوا فاصله بگیرم چون این‌گونه تعریف داسـتان خاص مدیوم کارتونینگ بـوده. فراموش نکنیم که من نقاش بودم و نقاشـی را به صورت آکادمیـک در هنرهای زیبای اصفهان و دانشـگاه هنر تهـران آموخته‌ام ولی بـه فراخور نیاز زمان در مقطعی مدیوم کارتونینگ را صریح‌تر و بی‌واسـته‌تر در انتقال مفاهیم اجتماعی آن سـال‌ها می‌دانسـتم. چیـزی که اگر قرار بود در قالب نقاشـی‌هایم توصیف شـود کارهایم را تا سر حد هنر سفارشی تنزل می‌داد می‌کرد. ازهمین‌روسـت که به این نتیجه رسـیدم اگر کاراکترها را در یک ناسـازه قرار دهم علاوه بر اینکه امکان تلطیـف محتوا را فراهم خواهم کـرد، یک کنجکاوی در بینـنده ایجاد می‌کند که حتی فراتر از آن حسـی که خودم متصور هستم برداشت معانی داشته باشد و این نکته‌ای است که برای گفت‌وگوی میان من و مخاطبم ضروری به نظر می‌آید.

با این همه مصائب شـخصی و تاریخی این امیدواری آشـکار از کجا می‌آید؟ وسط یک جنگ خیابانی عشاق را می‌کشی یا قهرمانی ازدست‌رفته را در استخر نقاشی می‌کنی و قتل‌عام را شبیه کارناوال می‌بینی.

من به واسـطه این فانتزی بـا واقعیات زندگی به صـورت منطقی رفتار می‌کنم. این نکته‌ای که باعث مشـغولیت شخصی من به فانتزی شد در ابتدا جنبه‌تراپی داشـت در مواجه‌شـدن با جنبه‌های ناخوشایند زندگی اما هرچه پیش‌تر می‌روم این جنبه به‌عنـوان اصل رفتاری در تبیین چگونه‌دیدن جهان پیرامونم خودنمایـی می‌کند. الان فهمیده‌ام که با تصـور و اجراکردن آنچه کشیده‌ام هم خودم را راضی می‌کنم و هم به جامعه پیرامونم می‌فهمانم که چگونه می‌بینم‌شان یا حتی قضاوتشان می‌کنم.

برای من خیلی تعجب‌آور اسـت که تو چقدر راحت با اگزوتیسم بازی می‌کنی؛ زنان روبنده‌پوش شورشـی‌ها، کاشی‌ها، پهلوان‌ها و... این عناصر به‌راحتی می‌توانند قالب کار را سـمت خوش‌خوراکی توریستی و بلاهت بکشانند.

معنی موجود در این کارها باعث شـده خوش‌خوراکی توریستی (به قول تو) شامل حال‌شان نشود و جنبه انتقادی بر وجه دکوراتیو آنها بچربد. درمورد چگونگی اسـتفاده از این عناصر باید آن را حاصل تجربه از فضای کارتونینگ بدانم؛ در کاریکاتور و کارتون این خیلی کلیشـه اسـت که با آشناسازی نوعی آشـنازدایی ایجاد کنیـم. علاوه بر اینکه مـن از موتیف‌ها کاربری توریسـتی نداشـته‌ام. این موتیف‌ها در جهان فانتزی یا کابوس‌ها ظهور می‌کنند یعنی با این عناصر قصد راضی نگه‌داشـتن و خوشـحال‌کردن کسی را ندارم، بیشتر با آنها محدوده مفاهیم مورد علاقه‌ام را نشان داده‌ام.

عناصر در نقاشـی مثل الفباست، بسته به اینکه چه کلمه‌ای با آن ساخته می‌شـود، از حروف استفاده می‌کنیم. فکر می‌کنم نحوه استفاده از المان‌های فرهنگی بسـته به محل سکونت هنرمند مصادیق متفاوتی پیدا می‌کند. برای من اشـاره به اگزوتیسم نوعی هراس اسـت درحالی‌که فکر می‌کنم استفاده از همین عناصر در بسـتر بومی از یک‌جـور خوش‌نمایی برای جلب مخاطب فراتر نمی‌رود. درضمن من برای پیشـگیری از خلق هر جور فضای خوشایند، آدم‌های داسـتانم را در یک ناکجای جغرافیایی رها می‌کنم که این بی‌مکانی به خودی خود هراس‌انگیز است.

تو به دیاسپورای ایرانی تعلق داری و تقریبا تمام تعینات خرده‌فرهنگ «ایرانی» در کارهای تو قابل مشاهده است، چرا باید کار تو را در این بستر، جدا و متفاوت از فرهنگ «لس‌آنجلسی» هم تحلیل کرد؟

(باخنده) به نظر من این قیاس مع‌الفارغ است چون من دچار «دیاسپورا» یا مهاجرت اجباری و ناخواسـته نشدم. در شـرایط من رانده‌شدگی مفهومی نـدارد کمااینکـه امروز من و شـما در تهران با هم به گفت‌وگو نشسـته‌ایم. به‌کاربردن آیکون‌هـای فرهنگی از جامعه مقصد الزاما به مفهوم شـباهت کاربری آنها نیسـت، همان‌طور که قبلا اشاره کردم خاستگاه فکری من ریشه در نقد مفهوم به واسـطه تعقلات فانتزی دارد بنا بـر این در این نوع نگرش همیشه آبجکت‌های آشنا در ترکیبی نامتجانس در کنار هم قرار می‌گیرند که نتیجه این قرابت نامأنوس خلق شـرایطی اکزوتیک اسـت. در عین حال شما نمی‌توانید منتقد فرهنگی باشـید و در تعریف بصری از آیکون‌های غیرمرتبط بـا آن فرهنگ اسـتفاده کنید. بیـن کارهای مـن و فرهنگ «ایران‌جلسـی» شـباهت‌های آیکونیکی وجود دارد کـه به دلیل مشـابهت‌های فرهنگی و تجربه‌های مشـترک تاریخی نمود پیدا می‌کننـد اما در نتیجه‌گیری به دو نوع ماهیت متفاوت منتهی می‌شویم. در این هم تجربگی ممکن است مشترکاتی قابل مشاهده باشد. ولی داستانی که این جامعه ایرانی طرح می‌کند (جامعه ایرانی کالیفرنیـا) به خاطر قابل پیش‌بینی‌بودن پیرنگ قصه و البته پایان‌های قابـل تصـور، بنجل به نظـر می‌آید (و البتـه نحوه اجرا). در وجـه دیگر در داستان‌های من به خاطر گسستگی اجزا، پایان‌ها قابل تعریف نیست نتیجه‌ها گاه فراتر از قاعده‌های داستانی مرسوم توصیف می‌شوند و همین اتفاق دلیل به‌وجودآمدن حس تضاد بین معنی دریافتی از فرم می‌شـود. یعنی قصه من نـه با پایان خوش و نه با تراژدی شـیون بر جنازه قهرمان به انتها می‌رسـد؛ قصه‌های من برخلاف وجود سـوپرهیروها قهرمانی ندارند و شخصیت‌هایم در گنگی و برزخ چیستی و چرایی دست‌وپا می‌زنند. همین موضوع مرز من با هنر به‌ظاهر خوشحال کالیفرنیایی را تعریف کرده است.

وقتی کارهای سـال‌های مهاجرتت را مرور می‌کنم انگار همه اتفاقات حاضر در آثارت شـب هالووین رخ داده یا انگار نگاهـت به کوچه‌ای در هالیوود - پشت اسـتودیوی فیلم‌برداری است. از طرفی وجه حسانه این کارها به مـن می‌گویند که انگار اتفاقات در هیـروت تهران در حال وقوع هستند.

این نتیجه ترکیب معاشـرت روحی اسـت که در تهـران زندگی می‌کند و جسـمی که در آتلانتاست. نتیجه اصرار در بازسـازی شهر تهران در استودیو شـخصی است. نتیجه زندگی در شرایط کابوس‌وار جنگ است. همکارانم در ترنر به من می‌گویند سـوپرهیروهای تو رفتار غیرکلیشـه‌ای دارند، بی‌تفاوتند و به جای نجات دنیا کارهای روزمره می‌کنند، اکشـن نیسـتند و چون کارهای یومیه کرده‌اند قاعدتا به همین دلیل زمینی‌تر هستند. بتمن من قهرمان نیست در نظر آنها یک آدم خیلی معمولی است. چیزی که خودم می‌خواهم باشد.

پس چه ضرورتی است که اصلا از آیکون‌های قهرمانی استفاده کنی؟

برای اینکه با صنعت قهرمان‌ساز آمریکایی بیشتر از سایر صنایع آن مرتبط هستم و اینکه پشت ظاهر این صنعت مناسباتی وجود دارد که مادامی که در مدیای آمریکایی زندگی نکنی تاتریت آن برایت قابل رؤیت نیستند!

میکی‌موس من خیلی کاراکتر دوست‌داشـتنی و مفرحی نیسـت. بیشـتر نماینده عبوث اقتصاد کاپیتالیسـتی‌ای اسـت که در لایه‌ای از شـکلات سرو می‌شود به‌همین‌دلیل هسـت که گاهی فراتر می‌روم و موقعیت او را در حد یک ژنرال ارتش آمریکا در جنگ خلیج‌فارس تقلیل می‌دهم؛ آمریکا برای من چنین نظام پیچیده‌ای از معانی و نشانه‌هاسـت. آمریکا از این نظر یک کابوس از تجمیع آیکون‌های فرهنگی است.

این از جانب تو، یعنی نقد آمریکا در چه معنایی؟

در ایـن معنی آمریکا خیلی شـبیه آن‌چیزی که از رؤیای آمریکایی سـراغ داریم، نیسـت. پشـت خلق ایـن همه کاراکتـر جذاب و فـروش حداکثری محصـولات مصرفی پنهان شـده. قهرمان خلق می‌شـود تـا صنایع غذایی همان جنس قبلی را در بسـته‌بندی متفاوت به مشـتری بفروشـند. سیکلی که سالیان سـال با یک الگو به بقای خود ادامه‌داده، زندگی آمریکایی ربطی بـه تصاویـر وارگاس یا راکول ندارند! یا سـربازهای واقعی شـبیه فیلم‌های هالیوودی نیستند! تصاویر واقعی زندگی در ایالت‌های مرکزی آمریکایی شبیه کارت‌پسـتال‌های شـیک از زندگی روستایی نیسـت! من فقط سعی می‌کنم تجربه خودم را از آمریکا نشـان دهم. آمریکای من حقیقی‌تر از چیزی است که در تلویزیون می‌بینید. در آمریکای من کهنه‌سـرباز ۷۰سـاله جنگ ویتنام کماکان به دلیل نگرانی از پرداخت صورت‌حسـاب‌های شـرکت‌های بیمه و مالیات روزی هشت ساعت جعبه‌های سـس‌های خوراکی را در «والمارت» جابه‌جا می‌کند.

درباره جنبه کارناوالی فضاها نگفتی!؟

در ذهـن من کارکـرد کارناوال بهانه‌ای اسـت که جامعه بـه آمال‌های غیرقابـل دسترسـی برای مدت کوتاهی دسـت یابد یا تجسـم عینی آرزویی است که تنها با پوشـیدن لباس‌های قهرمانانه برای ساعاتی محدود مسجل می‌شـود. خود من به خیلی چیزها مثل فوتبال علاقه‌مند بودم ولی به دلیل کم‌استعدادبودنم سعی کردم رؤیای‌هایم را از فوتبال در کارناوال‌های مصورم به تصویر بکشم.

ادامه در صفحه ۱۴

تماشاخانه

این روزهای تئاتر تهران

از قضیه متران پاژ تا پاره‌های ساده

شـرق: پیش‌فروش اینترنتـی نمایش «قضیه متـران پاژ»، بـه کارگردانی و طراحـی محمدحسـن معجونی که نوشـته الکسـاندر وامپیلوفو، ترجمه کیوان سررشـته است، در سایت تیوال آغاز شـد. ماجرای متران پاژ، داستان مدیر یک هتل به نام کالوشـین است که با یکی از مسافرانش به نام پاتاپف درگیر می‌شـود و سپس تردید می‌کند که پاتاپف آدم مهمی باشـد و متوجه می‌شـود او یک متران پاژ است. رضا بهبودی، سـعید چنگیزیـان، مهتاب ثروتی، حسین حسـینیان، مژده دایی، حسـین امیـدی و امیـر قاسـمی در نمایش «قضیه متران پاژ» ایفای نقش خواهند کرد. نمایش «ماجرای متران پاژ» همه‌روزه به‌جز شنبه‌ها ساعت ۱۹ در سالن شـماره یک تماشاخانه پالیز روی صحنه می‌رود.

رعنـا آزادی‌ور با خانه بوشاسـپ درازدست

رعنا آزادی‌ور با بازی در پرفورمنس تئاتریکال خانه بوشاسـپ درازدست، بـرای اولین‌بـار روی صحنـه تئاتـر مـی‌رود. ایـن بازیگر سـینما پس از سـال‌ها بازی جلو دوربیـن، در «خانه بوشاسـپ درازدسـت» به کارگردانی علـی اتحـاد و در پردیـس تئاتـر شـهرزاد بازی می‌کند. «نمایش خانه بوشاسپ درازدسـت» تیرماه در یکی از سـالن‌های پردیس تئاتر شهرزاد به اجـرا درمی‌آید. این نمایش هر شـب سـاعت ۲۱ بـه تهیه‌کنندگـی مجید رحیمی‌جعفـری روی صحنه خواهد رفـت و بلیت‌فروشـی آن به‌زودی در سایت تیوال آغاز خواهد شد.

اتاق

نمایـش «اتـاق» نوشـته هارولد پینتـر، نخسـتین نمایش‌نامـه ایـن نمایش‌نامه‌نویس انگلیسـی اسـت که نخستین‌بار در دانشـگاه بریستول روی صحنه رفته اسـت، از ۱۶ خرداد بـه کارگردانی فاطمه علی‌حسـینی در تعـداد محدود اجـرا روی صحنه مـی‌رود. نمایـش اتـاق از ۱۶ خرداد تنها به مدت ۱۱ شب ساعت ۲۱:۱۵ در تالار قشقایی مجموعه تئاتر شهر روی صحنه می‌رود. علاقه‌مندان می‌توانند با مراجعه به سـامانه تیوال یا گیشـه تئاتر شهر به دیدن این نمایش بنشینند.

جادوی عروسک

نمایش شـاد و موزیکال «جادوی عروسک» به نویسـندگی و کارگردانی امیرمحمد انصافی در تـالار هنر روی صحنـه مـی‌رود. نمایـش «جادوی عروسک» به نویسـندگی و کارگردانی امیرمحمد انصافی روز سه‌شـنبه، ۱۶ خرداد ساعت ۱۹:۳۰ روی صحنه رفت. امیرحسـین انصافی، آرین ناصری‌مهر، شیرین کاشفی، فهیمه باروتچی، فرشته اعظمی، محسـن قصری و ابوالفضل عشرب در این نمایش بازی می‌کنند.

ترانه‌ای برای تو

اجرای نمایـش «ترانه‌ای برای تو» به کارگردانی امین ابراهیمی با برپایی یک مراسم افتتاحیه با حضور تعدادی از هنرمندان تئاتر و سـینما آغاز شـد. به گـزارش روابط‌عمومـی مجموعه تئاتر شـهر، مراسـم افتتاحیه نمایش «ترانـه‌ای برای تو» به کارگردانی امین ابراهیمی پنجشنبه‌شب، یازدهم خرداد با حضور تماشاگران و هنرمندانی چون محمدعلـی باشـه‌آهنگر، فخرالدین صدیق‌شریف و حسین مسافرآستانه در تالار سایه تئاتر شهر برگزار شد. نمایش «ترانـه‌ای برای تو» به کارگردانی امین ابراهیمـی هـرروز سـاعت ۱۹:۳۰ در تالار سـایه مجموعه تئاتر شهر میزبان علاقه‌مندان تئاتر است.

تمدید پاره‌های ساده

اجرای نمایش «پاره‌های سـاده» به کارگردانی سیدعلی هاشمی تا دوم تیرماه در تماشاخانه باران ادامه دارد. نویسنده «پاره‌های ساده» میرمحمدی است و داسـتان آن درباره دختری به نام مهرناز اسـت کـه بخش‌هایی از دفترچه خاطراتـش در طول نمایش مرور می‌شود. بازیگران این نمایش به ترتیب ورود به صحنه عبارتند از: سیما تیرانداز، الهام شکیب، کاوه خداشناس، الناز شـاهوردی، علی دستانپور، هاله گرجی، فرزانه سکوتی، رضا سخایی و شکوفه هاشمیان. «پاره‌های ساده» هر شب ساعت ۲۱:۳۰ در تماشاخانه باران اجرا می‌شود.

ادامه از صفحه ۹

شدم خود کیهان

در پس‌زمینه ایـن درخت-صخره‌های متعلق به اردیبهشـت، مـرداد، آبـان و بهمـن پهنه آسـمان رنگ‌هـای آبی‌تـودار، آبی گوش‌فرادهنـده، آبـی سـایه‌وار و آبـی توفانی به خـود می‌گیرد. سوسـوی گرمای طلایی کهن بر قامت نارنجی غنی درختان افکنده می‌شود و فوج گرما بر رنگِ روشن و تیره درخت‌ها هجوم می‌آورد. گویی از شـدت گرمای کوره‌ای در این نزدیکی این درخت‌ها ملتهب شده‌اند، برآماسـیده‌اند و سـپس در همان حالت منجمد شده‌اند. همین باعث می‌شـود این درخت‌ها برچسـب مکتـب باربیزون را بـه خود نپذیرند. چیـزی از درون آن امور بـرون را تحت تأثیر قرار داده اسـت. یا برعکس چیزی از برون آن چیزهـای درونی را متأثر کرده اسـت. هنرمند با منظره یکی شده است با درخت‌های منظره. درخت‌هایی که صخره‌ها را در خـود فرو‌داده‌اند یا صخره‌هایی که تأثیر زمـان ابدی خود را بـر زمان کرونولوژیـکال درخت‌ها به رخ می‌کشند. صخره‌های ابدی به درخت‌های ازلی و درختان گذران به صخره‌های ایستا پیوند خورده‌اند.

درختان داوود امدادیان هم‌زمان هم عظمت و هم قدرت طبیعت را به ما القا می‌کنند. این درخت‌ها را با معیار طبیعی نمی‌توان اندازه گرفت. درختان طبیعی پایین همیـن «درخت -صخره‌ها» در تابلوها به خاکسـاری افتاده‌انـد، زانو زده‌اند و در حـال زارزدن‌اند. یافتن حد این درختان کار طبیعت نیسـت اما به زانـودرآوردن حد فهم و درک ما کارِ اندیشـه ماسـت. بعضا تنوع آبی ابری و ملایم، آبی نیلی؛ سبز شب‌تاب، سبز حصیری، سبز چمنی، زرد نارنجی گدازه‌ای، قرمز پرشور و قرمزقهوه‌ای ضجه‌زای صخره‌های سنت‌شکن، در این درخت‌ها ما را به سرگیجه می‌اندازد. در این صورت اقیانوسی از سرما از پهنه آبی دور عریان طبیعت بر درک و فهم ما جاری می‌شـود. این درختان، به کانت جرئت می‌دهند تا از گور برخیزد و دوباره سربختِ کتاب نقد قوه حکمش رود و بر سیاهه ابرهای غران، امواج پرتلاطمِ بی‌تاب، کوه‌های سراسیمه سر بر آسمان‌ساییده و دریاهای خروشان؛ آنها را هم بیفزاید. آری، درختان صخره مانند هراس‌آور آتش‌افروز حد تخیل ما را بی‌حد می‌کنند. چیزی به زانودرآورنـده درون ما به کنکاش برمی‌خیزد و در نهایت از زیر بار درک ما شانه خالی می‌کند فقط می‌توانیم والایی‌اش را احساس کنیم.

اما این درخت‌هـا می‌توانند مراحل مختلـف اتوبیوگرافی خود هنرمند باشند. آنها اتوبیوگرافی یا سلف پرتره‌هایی از خود هنرمندند در ماهـی از فصل سـال و تصویـر آن را جلـوی ما گذاشـته‌اند. دوره‌های مختلـف زندگی هنرمند در فصول متفـاوت گاهی قرمز دراماتیک شـده و گاه سـبز. هـر ماهی به فراخـور خودش لحظه زندگـی هنرمند را به‌عنـوان فصلی از طبیعت تصویر کرده اسـت. اما چگونـه می‌تـوان اتوبیوگرافی یـک هنرمند را بـا حلول جان جهـان بازخوانی کرد؟ این جان جهان اسـت کـه در پاییز به رنگ قرمـز دراماتیک درمی‌آید و با جان هنرمنـد به هم می‌آمیزد. وقتی که طبیعت سـبز اسـت یـا در فصولی که طبیعت آبـی پرطراوت اسـت، جان کیهانی اسـت که سبز می‌شـود یا قرمز آتشین و آبی، انـگار جان جهـان در این درخـت کیهانی می‌دمـد. درنتیجه اگر طبیعـت پاییز را تجربه می‌کنـد این درخت جان جهـان پاییزی را به تن می‌خرد. این نقاشـی‌ها اتوبیوگرافی طبیعت اسـت و فرقی نمی‌کند در کدام جغرافیا باشـد و کدام زمـان. فعلا فرقی نمی‌کند زیرا هنوز خورشـید از مشـرق طلوع می‌کند و برگ درختان بهاری سـبز است و برگ پاییزی‌اش زرد و هنوز کسی خلاف این عرف واقع را تجربه نکرده است. در این شرایط، هنرمند خودش، چشمش را در طبیعت گذاشـته و این به نوعی سلف پرتره خود نقاش هم هست. هنرمنـدی که به‌مثابه ادراک‌کننده با ادراک‌شـونده در لحظه‌ای که روح جهـان در او حضـور دارد، یکی می‌شـود. هنرمند مرتب در حال گذراندن «شـدن‌های» متفاوت است. حدیث نفس او را با هم می‌خوانیم که در شب حین آسترسازی با کاردک‌های کوچک و بزرگ و شـلاق ضربه قلم‌ها بر این آسـتر در کارگاه قرن نوزدهمی‌اش با خود زمزمه می‌کند: - ز اوج و فرود تبِ روز - ز رست و خیز شبانگاه - ز دیس و دگرِ ماه - درخت می‌شود آدم، - ثمر می‌دهد هر دم.

-نـگاه کـن -ز دیس و دگر شـدم ماه، - شـدم درخـت - پری وانهاده‌ام گِرد روزنه روز - شـدم پر وا نِه - درخت کیهانی، - شـدم خودِ کیهان، به هیبت انسان.

استندآپ کمدی مناسب حال وروز ما نیست

شما سال‌ها در تئاتر کار کردید و دیگر ادامه ندادید. از فضای تئاتر چه بهره‌ای در فضای تصویر گرفتید؟

دوران تئاتـر برای من کلاس زندگی و فهـم نمایش بود. دوران تجربه شکسپیر و فهم شخصیت‌پردازی و تراژدی، دوران لذت‌بردن از نوآوری و جسـارت برتولد برشت، دوران زندگی با شخصیت‌های چخوف، مولیر، میلر، ایبسن، هارولد پینتر و ساموئل بکت.

حصار در حصار از جمله نمایش‌های موفق شما بود؛ چرا این سبک از کار را ادامه ندادید؟

تصـور نمی‌کردم کسـی حصار در حصـار را به خاطر داشـته باشـد. خیلی سـال از آن می‌گذرد. حس عجیبی پیدا کردم. شما با این سـؤالتان مرا غافلگیر کردید. من را به ۳۷ سـال پیش بردید. به سـال‌های خاطرات خوب و بد، به سـال‌های شـور و شوریدگی، به سـال‌های سـادگی و صداقت. نمی‌دانم الان چه حسی دارم، هم می‌خواهم درباره حصـار در حصار حرف بزنـم، هم نمی‌خواهم. ماجراهای این کار و حواشـی آن بسیار زیاد و جالب است. شاید در آینده فرصتی برای بیشـترگفتن درباره این نمایش و هیجانی که آن روزها در کشـور ایجاد کرد، پیدا کنم. به نظرم برای ثبت در گوشه‌ای از تاریخ نمایش کشـور بد نباشد. اما درباره سؤال شما، فکر می‌کنم ناخواسـته تمام کارهای بعدی من به نوعی در ادامه همان حصار در حصار است، با مضامین و قالب‌های متفاوت.

به‌هرحال نمایش‌های روحوضی یکی از اصیل‌ترین گونه‌های نمایش طنز در ایران است. چقدر از این فضا در آثارتان استفاده کردید؟

احتمالا از شوخی‌های کلامی، ایجاد سوءتفاهم و متلک‌گویی‌های این نـوع نمایش در کارهایم بهره گرفته‌ام. به‌ویژه در مجموعه‌های سه‌گانه تلویزیونی کاکتوس.

دلیل کم‌کاری شما چیست؟

مـن به‌هیچ‌وجه کم‌کار نیسـتم. مدام کار می‌کنـم. می‌خوانم، می‌بینم و می‌نویسـم. برای یک هنرمند اینها کارهای جدی اسـت. ولی اگر منظور شـما سـاختن فیلم یا سریال اسـت، منتظر شرایط مناسب هستم که ظاهرا در حال فراهم‌شدن است. ان‌شاءالله امسال پشت دوربین می‌روم.